

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

آخرین روایتی را که مرحوم صفار در بصائر الدرجات در باب تفویض به ائمه آورده بود روایتی بود که منتهی به عبدالله ابن سلیمان می شد و عرض شد که عبدالله ابن سلیمان در این طبقه اصولا مشترک بین حالا دو نفر یا سه نفر است، تمیزش و تشخیصش و وثاقتش محل اشکال است اثبات و ثاقت. به این مناسبت گفتیم دو تا نکته صحبت کنیم.

اولا عبارت مرحوم نجاشی را خواندیم که به نظر ما آن عبارت یک مقدار سقط داشت و این که حالا چرا مرحوم نجاشی این مطلب را آورده و مخصوصا هم تاکید کرده که در کتاب حمید است بنا بر تصویری که ما داریم. احتمال دارد، عرض کردم از آقای بروجردی نقل شده، من خودم شخصا از ایشان ندیدم اما در افواه نقل شده که رجال نجاشی، فهرست نجاشی ناظر به فهرست شیخ است. شاید مثلا مرحوم نجاشی دیده شیخ این را نیاورده، می خواسته اشاره بکند که مناسب بود شیخ متعرض می شد، مخصوصا که استاد هم بین ایشان و شیخ مشترک است. و خصوصا به این که اصل به او نسبت داده شده است که مناسب با تالیف شیخ است، نه مناسب با تالیف نجاشی. عرض کردیم مرحوم نجاشی تالیفش مصنفات است. اصول را ندارد اما عنوان کتاب شیخ اصول و مصنفات است. شاید، حالا چون بالاخره این مطالبی است که مطرح نشده، به هر حال و احتمالا هم اشعار باشد به این که مثلا اصل ثابت نیست، فقط در یک مصدر آمده، شواهد خارجی نداریم. حالا آن به هر حال عبارتی که هست این است.

در آن عبارت هم عرض کردیم که به هر حال توثیقی ندارد. بله عده ای از علما که من عرض کردم تاریخ این تحول را در تقریر مباحث رجالی می شود گفت که از زمان مرحوم وحید بهبهانی بیشتر است که ایشان سعی کردند عده ای از مجاهیل را توثیق بکنند، به اصطلاح یک توثیقات عامه. من این توضیح را عرض بکنم که این توثیقات عامه خیلی قبل از مرحوم وحید در مقاداری از عبارات موجود بود لکن بیشتر در کتاب فقهی، به مناسبت یک حدیثی مثلا، سعی کند آن حدیث را تصحیح بکند. فرض کنید سعی کند حدیث عمر ابن

.....

حفظه را قبول بکنند و اما این که در مباحث رجالی به عنوان رسماً وارد بشود این تقریباً از زمان مرحوم وحید است که توثیقات عامه اصطلاحاً یا آن اصطلاح شوخی بنده حوض های کری را ایشان تاسیس می کنند که خیلی افراد مجهول را بتواند توثیق بکند. یکیش هم این است که مرحوم نجاشی یا دیگران نوشته باشند له اصل، اگر صاحب اصل باشد این ثقه است. البته ملازمه ای بین صاحب اصل و وثاقت نیست، کرارا و مرارا عرض کردیم که ظاهراً کلمه اصل اساساً مال خود مؤلف نیست، اساساً اصل یک عنوانی است که بعدی ها علماً به آن دادند، نه این که خودش مثلاً حریر کتاب الصلوة دارد اسمش را اصل نگذاشته. بعدها گفتند کتاب الصلوة حریر اصل، همین کتب حریر را مرحوم شیخ نوشته له کتب تعدّ فی الاصول. نجاشی هم ندارد، از عبارت شیخ. این اصطلاحی است که بعدی ها گذاشتند. این که بگویند مثلاً با این نوشتار ایشان معامله اصل می شود یعنی قابل قبول است، حالا هر چه معنای اصل باشد. فعلاً وارد معنایش نمی خواهیم بشویم. این یک نکته ای نیست که بخواهیم بگوییم که این خودش توثیق می آورد، برخورد اصحاب با این بوده، مضافاً به این که این واقعا عبدالله ابن سلیمان دارای اصل باشد الان عرض کردیم شبهاتی دارد به خاطر افراد نجاشی و عجیب است که شیخ هم نقل نکرده، شواهد هم در خارج حاکی از این نیست که ایشان دارای آن شخصیت خاص باشند.

پس این توثیقی برای ایشان نیست. عرض کردم در کامل الزیارات روایتی است که آقای خوئی هم قبول کردند، بعد هم که برگشتند، به هر حال کلمه عبدالله ابن سلیمان در روایات ما هست. عددش هم بد نیست، عدد معتناهی است و انصافاً هم جای بحث دارد، وقتی به این نسبت عدد بالا نسبتاً بیاید احتیاج به بحث و بررسی دارد لکن به عنوان توصیفی در دو سه روایت ما داریم، در سه چهار روایت داریم سیرفی، در دو سه روایت هم داریم عامری، و إلا بقیه بدون توثیق است، در روایات البته، در محور روایات این طوری است و تشخیص این که واقعا این که الان مطلق است کدام یکی است یک قرائن مختصری وجود دارد اما این که به طور کلی بتوانیم اطمینانی، مثلاً آن ربیع ابن محمد نقل بکند آن عامری است. بیشتر از او نقل کرده. ایشان ربیع ابن محمد مُسلی، اینها یک جده ای داشتند مسلیه، اسمش مسلیه بود، و نسبت او مسلی می شود و حتی بعدها محله ای هم در کوفه بوده، محله مسلیه. این ربیع ابن محمد از آن عشیره است. علی ای حال و کیف ما کان نسبتاً هم مشهور است یعنی محله مشهوری و چهره هایی دارد در روایات و اینها. روایات اهل سنت

.....
هم دارد، در رجال اهل سنت هم از این خاندان دارد، نه از این اسم. از این خاندان دارد، مسلی به اصطلاح. ضبطش را چون دیدم و اصل ضبط کلمه هم مسلیه است، مثل مثلاً مسلمه، باب افعال، مونث از باب افعال است و مسلیه به معنای تسلی دادن، کسی که به انسان تسلی می دهد، آنی که تسلی انسان است، آنی که به انسان آرامش می دهد، سلمان می دهد. علی ای حال کیف ما کان این کلمه را هم ضبط بکنید.

علی ای حال آن عامری است، سیرفی را هم چند جا داریم، بقیه را خیلی سخت است تشخیص دادنش و اثبات وثاقت هم دیگه باز از آن مشکل تر است، این راجع به این قسمت.

مرحوم آقای خوئی در این جا یک روایتی هست در کتاب صدوق از همین آقای که الان اسمش را بردیم، عبدالله ابن سلیمان، او هم مطلق است. بعد ایشان فرمودند که لا یبعد که همین سیرفی باشد چون نجاشی کتابی برای او ذکر کرده و چون صاحب کتاب بوده مشهور است. عرض کنم یک دو سه کلمه هم راجع به این صحبت بکنیم، این بحث تمیز مشترکات را دیروز عرض کردیم و تاریخش هم عرض کردیم، یکی از مباحث الان تقریباً زمان ما نه، شاید از قرن چهارم و پنجم، تقریباً یکی از مباحث کلیدی رجال شد در اهل سنت، نه در ما. چون اسماء زیاد بود و بعد آنی که در روایات بود ناقص بود، این که چطور تشخیص بدهند این شخص است یا آن شخص است این دیگه جزء، مثلاً فرض کنید عبدالله، عبدالله عن رسول الله، حالا عبدالله ابن عمر است یا عبدالله ابن عباس است یا عبدالله ابن عمرو است إلی آخره. طرقي را بر این مطلب ذکر می کردند برای تشخیص آنها به این که اینها چه کسانی هستند، چه در صحابه و چه در فیما بعد اما عرض کردیم در میان شیعه تا آن جایی که من خبر دارم مفردات را در فقه داریم که مراد از این شخص در این جا این است، این را داریم اما آنی که رسماً در رجال داریم ظاهراً جامع الروات باشد، تا آن جایی که به ذهن بنده می آید. ایشان سعی کردند اسماء را تشخیص بدهند و جداسازی بکنند. خب تا حدی هم بد نیست اما خب خیلی موفق هم نیستند، بعد از ایشان حتی کتاب به اسم مشترکات داریم، اسمش مشترکات نیست، وصف کتاب مشترکات است. عده ای بعضی از کتب که اصلاً در این موضوع مشترک که اگر فلانی از او روایت می کند این است و اگر فلانی.

آن وقت در تشخیص مشترکات عاداتا در میان اهل سنت به راوی و مروی عنه نگاه می کردند، متعارفشان این بود، راوی و مروی عنه کیست یا به شهرت نگاه می کردند، یا به شهرتی که شخص پیدا می کرد، مثلا الان ما السید الخوئی داریم، مراد از سید خوئی این نیست که هر سیدی که مال شهرستان خوی باشد، مراد شخص معینی است به خاطر شهرتی که پیدا می کند مثلا می گوئیم السید الخوئی یا السید البروجردی، مراد شخص معینی است، اینها تابع مسئله شهرت است.

آن وقت راه های دیگه، مثلا یکی از راه هایی را که آقای خوئی مطرح می کنند و در معجم زیاد آمده اگر نجاشی اسم کسی را برده و کتاب به او نسبت داده می شود تشخیص داد یعنی آن اسمی که مطلق است منصرف می شود به اسمی که نجاشی کتاب به او نسبت داده است. بعد ایشان دارد فانه المشهور، البته نسبت بین شهرت و صاحب کتاب بودن که ثابت نیست. به هر حال ایشان می گوید چون مشهور است و صاحب کتاب است پس عنوان به ایشان بر می گردد. عنوانی که نجاشی مطرح کرده است چون این در چند جا در معجم بکار برده شده است و این جا هم ایشان بکار بردند من یک توضیحی را راجع به این عرض بکنم:

سابقا عرض کردیم اصولا اهل سنت در مباحث خودشان اصولا دو محور دارند، یک محور اسانید و روایات دارند، یک محور کتب رجال دارند و در اسانید و در روایات ممکن است یک شخص مجموعا به هفت هشت تا اسم ذکر بشود اما در کتب رجال مگر این که مثلا زیاد باشد و إلا غالبا به یک اسم می آورند. گاهی هم شده مثلا یک کسی که به کنیه اش هم معروف است در باب کنی هم اسم او را می آورند و بعد می گویند اسمش فلانی است، تقدم فی الاسماء، این هست، متعارف است لکن غالبا یکی است. آن وقت با یک قرائنی که ذکر می کنند تشخیص در اسمی که مشترک است با آن قرائن شناخته می شود و اصولا عرض کردیم کتب رجال در بین اهل سنت، حتی کتب صحابه، بر اساس روایات تنظیم شده است. البته داریم، خیلی هایشان دیگه یواش یواش از معاصرینشان یاد می کنند. لکن بیشتر این هایی که از معاصرینشان یاد می کنند بیشتر طبقه مشایخ اند، فرض کنید خطیب بغداد در تاریخ بغداد یا سمعانی در کتب خودش. اینها بیشتر از معاصرین خودشان نام می برند لکن این ها بیشتر در رتبه مشایخ است اما آن دو روات اولیه تا قرن دوم معاصر آنها نسبتا کم اند، نه این که نیستند، خیلی کم اند، شرح حال آن ها را از روایاتشان به دست آوردند یعنی کتب رجال ناظر به اسانید است،

ناظر به آن است و الان هم همین طور است. فرض کنید مثلاً در کتاب جامع الروات مقدار زیادی اسم آورده که در کتب سابقین نیست، چرا؟ چون کتب سابقین به همان مصدر قبلی ما مراجعه می کردند، رجال برقی و رجال شیخ و کشی و نجاشی و الی آخره. در جامع الروات به خود کتب اربعه مراجعه کرده، اسم راوی را دیده که در آن مصادر قدیم اسمش نیامده، همین کاری که بعدها آقای خوئی کردند، آقای خوئی هم همین کار را کردند لذا آقای خوئی یک مقدار زیادی اسماء را اضافه کردند. تازه این هم به کتب اربعه، اگر از کتب اربعه خارج بشویم باز مقدار زیادی اسماء اضافه می شود یعنی مقدار زیادی روایت است که فلان عن فلان، این ها را اضافه می کنند. تازه این فقط به کتب اربعه و کتب خارج از کتب اربعه است. در خارج از کتب اربعه اگر به مصادر اهل سنت، زیدیه، یک مقداری تقریباً خوارج، خوارج کمتر، زیدیه و اهل سنت مراجعه بکنیم حتی از روات شیعه، مقداری از روات شیعه موجود است که الان در کتب ما اسمش برده نشده، باز اسماء اضافه می شود. الان مقداری از نسخ خطی پیدا می شود، مخصوصاً آن هایی که چاپ نشده، باز اسمای جدید، غرض این یک باب بازی است که بسته نشده، دقت می کنید؟ و لذا من کرارا عرض کردم به احتمال بسیار بسیار قوی کتاب رجال شیخ مفتوح بوده، از بعضی از نسخ در می آید، شیخ دفتری داشته مثلاً اصحاب الصادق، هر چه به اسم اصحاب الصادق بوده می نوشته، کتاب بسته نشده بوده، نهایی نشده بوده، مثل کتاب آقای خوئی است مثلاً، کتاب مفتوح بوده، در اسما اضافه می کرده، حتی همین نهج البلاغه، سر اختلاف بعضی از نسخ نهج البلاغه همان نسخه اصل مرحوم سید رضی چندین صفحه بعد از هر عنوان، چون ایشان سه فصل است، خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار، بعد از هر فصل چند صفحه بیاض، سفید گذاشته بوده که بعد اضافه بکند. اصطلاحاً به این ها مفتوح می گویند، باز بوده، کتاب باز بوده که اضافه بشود، کتاب بسته نشده، در نسخ اصلی، این که بعضی از نسخ هم در خطب اختلاف دارند یک مقدارش مال این است، چون ایشان ۴۰۰ نوشته و ۴۰۶ هم وفات ایشان است. در این شش سال اگر چیزی را پیدا کرده که مناسب با ابواب ثلاثه کتاب بوده اضافه کرده است، این که ظاهراً این طور بوده. الان هم اگر ما چیزی بنویسیم انصافاً با شرائطی که الان پیش آمده و امکانات بسیار خوبی که پیش آمده بیشتر باید یک کتاب رجال مفتوح بنویسیم، باز باشد، چون بعداً خیلی اسم ها پیدا می شود، خیلی اسانید پیدا می شود که قابلیت دارد.

البته عده ای از علمای ما این جور اسانید را عمدا نیاوردند، لکن خب عده ای هم مثل آقای خوئی آوردند و اینها هم احتیاج به یک کار سنگینی دارد، یعنی انصافا مجرد آوردن یک اسم کار بسیار سنگینی است.

یکی از حضار: یعنی مثلاً مثلاً کلینی در رجال

آیت الله مددی: در اسانید روایت است، معلوم نیست طریق رجال باشد. در سند روایت اسمی است ولی در کتب رجال نیست، زیاد هم هست، یکی دو تا نیست، خیلی زیاد است.

علی ای حال پس بنابراین خوب دقت بفرمایید آن مسئله ای را که الان ما با آن روبرو هستیم اهل سنت اساسا کتب رجالشان را بر اساس روایات و اسانید تنظیم کردند، مثلاً یک روایت دارند که عن فلان ابن فلان قال رسول الله، این اسمش را در صحابه نوشتند و لذا بعدی ها که آمدند تنقیح بکنند دیدند این سند ضعیف است، حالا که سند ضعیف است نمی توانیم اثبات بکنیم همچین صحابه ای وجود داشته، این کارهای بعدی بوده.

یکی از حضار: خب شیخ طوسی هم همین کار را می کند.

آیت الله مددی: شیخ طوسی هم ظاهراً، حالا من شرح حال شیخ طوسی را باید جداگانه عرض بکنم.

آن وقت مثلاً نجاشی و شیخ طوسی راجع به ابن عقده نوشتند، یک کتاب رجال دارد، اسماء من روی عن امیرالمومنین، عن الحسن، به حسب ائمه علیهم السلام طبقات، یک نکته هم این جا پرانتزی باز بکنم و باز هم ببندم. طبقات بین شیعه با آن طبقات اهل سنت فرق می کند. خود اهل سنت هم چند جور طبقات دارند، نمی خواهم وارد طبقات بشوم اما طبقات بین شیعه، طبقات ائمه علیهم السلام، اهل سنت این جور طبقات ندارند، چرا مثلاً دارند که الطبقات الشافعیه، علمای شافعی، مثل طبقات اعلام شیعه مرحوم آقا بزرگ اما در روات به این جور طبقات دارند به این معنا که مثلاً طبقه ای که روی عن زهره، این طوری دارند اما این نسبت این جوری مثلاً امام مجتبی ده سال است، امام حسین سلام الله علیه ده سال است، فرض کنید برای یک ده سال یک طبقه متعارفشان نیست، یعنی آن متعارف در طبقات

مگر آن کتب خاصی که به اسمای معین، ما در شیعه این طبقات به این جور تنظیم شد ابتدائاً، روی عدد ائمه، حالا این این جا بسته، توضیحش در محل خودش.

علی ای حال کیف ما کان تعبیر مرحوم شیخ و نجاشی این است که مثلاً در اصحاب امام صادق چهار هزار نفر را اسم برده است، نه این که ایشان می داند اینها اصحاب امام صادقند، نه، نوشته که ایشان چهار هزار نفر را اسم برده و برای هر کدام یک روایت آورده، یعنی اثبات بکند که ایشان از امام صادق روایت کرده یک روایت، حدّثی فلان عن فلان عن هذا الرجل عن ابی عبدالله، پس این اصحاب امام صادق. دقت کردید؟ خب طبیعتاً شما می بینید امروز بحث علمی اینها را قبول نمی کند، شرحی که من برای شما دادم به نظر بحث علمی قابل قبول نیست، مخصوصاً اگر سند ضعیف باشد، مخصوصاً اگر طرف مبنایش اخباری باشد مثل ابن عقده، عرض کردیم اخباری یروی کل ما وجده، نه تحقیق می کند، نه بررسی می کند، نه دقت می کند، نه می بیند اسم غلط بوده، اسم صحیح بوده، می خورد یا نمی خورد. در عبارت نوشته عن جعفر ابن محمد، ایشان نوشته جزء اصحاب امام صادق است. خدا رحمت کند مرحوم آقای سید محمد علی ابطحی استاد ما رحمه الله علیه. می فرمودند من در رجال استخراج کردم هشت هزار، آن چهار هزار در قرن چهارم، ایشان مرحوم ابن عقده متوفای ۳۳۳ است، ایشان می فرمود من هشت هزار نفر را استخراج کردم که از امام صادق نقل می کند. این استخراج خب بد نیست برای جمع آوری اما از نظر علمی بخواهیم بگوییم اینها جزء اصحاب امام صادقند خب مشکل دارد.

به هر حال من می خواستم نمونه عرض بکنم که کتب رجال اصولاً انعکاس اسانید است، دقت کردید؟ لذا اگر ما دیدیم در یکی از کتب رجال یک شخصی را خیلی پرورش دادند ظاهراً نظرشان این است که اگر همچین اسمی در آن جا هست این مراد این است لذا شما با کتب رجال می توانید اسانید مشترک را حل بکنید، نکته فنی و تمام بحث ما این بود. اما فهارس انعکاس اسانید نیست، چون عرض کردیم ما در شیعه هم اسانید داریم و هم کتب رجال داریم و هم فهارس داریم، سنی ها فهارس ندارند، دقت شد چی می خواهم بگویم؟ آن وقت اینی که آقای خوئی نوشتند در این اسانید که عبدالله ابن سنان است پس مراد نجاشی این عبدالله ابن سنان همانی است که نجاشی گفته، اصلاً این تفکر درست نیست. به قول امروزی سیستماتیک فکر بکنیم، اصلاً این نحوه تفکر چون در معجم خیلی آمده، این

نحوه تفکر روشن نیست. حالا به احترام ایشان می گوئیم روشن نیست چون کتب فهارس بر اساس اسانید نوشته نشده، خوب دقت بکنید! فهارس را عرض کردیم بر دو اساس نوشته شده، یکی اجازات و یکی فهارس، یا فهرست بوده یا اجازه بوده، مثلاً مرحوم شیخ طوسی و نجاشی زیاد از مرحوم شیخ مفید نقل می کنند، ظاهراً چون به شیخ مفید فهرست نسبت داده نشده، ظاهراً اجازه شیخ مفید است، آن وقت فرض کنید از ابن قولویه هم شیخ مفید نقل می کند، ظاهراً فهرست ابن قولویه است، عده ای از علمای ما فهرست داشتند. عرض کردیم فیما بعد این فهارس تشکیل همین فهارس بعدی را داد. مثلاً صدوق یک فهرستی داشت، آن چه که از یونس است به این طریق؛ آن روایت که از علاء ابن رزین است به این طریق، آن چه که روایت از ... یعنی کتاب علاء ابن رزین به این طریق به من رسیده. بعد که ایشان می آمده کتب خودش به مرحوم شیخ مفید اجازه می داده، فرض کنید من لا یحضر و خصال، فهرست را هم اجازه می داده. شیخ مفید هم کتب ایشان را به شیخ طوسی اجازه می داده فهرستش هم اجازه می داده، آن وقت شیخ طوسی چکار میکرده؟ می گفته کتاب علاء از شیخ مفید از صدوق به آن طریقی که در فهرست داشت، به علاء می رساند. دقت کردید؟ یعنی این فهارس چون داخل در اجازات یا فهارس بعدی می شد به این وسیله طریق را، این واقعیت تاریخی را یعنی تصور بکنید تا روشن بشود.

پس بنابراین ما در باب فهارس مصدر اصلی ما یا فهارسند یا اجازات. و لذا عرض کردیم الان در باب فهارس بخواهیم فهرست بنویسیم مثل نجاشی و شیخ، محدودیت داریم، رجال محدودیت نداریم، روشن شد چرا؟ چون ما الان یک روایت پیدا می کنیم فلان عن فلان، اسمش را می نویسیم، مشکل ندارد دیگه، اما بگوئیم این صاحب کتاب است و اجازه بهش داریم این مشکل است. روشن شد؟ شما در فهارس نمی توانیم مگر در فهارسی که نوشته شده یا اجازات. دقت کردید؟ در فهارس محدودیت دارید، فرض کنید مثلاً مثل فهرست نجاشی بخواهید بنویسید محدودیت دارید. این محدودیت به این معناست که منابع فهرستی اصولاً غیر از منابع رجالی اند. منابع رجالی هنوز که هنوز است در زمان ما هم روایات اند، اسانیدند. عرض کردم که ما مقدار زیادی اسانید در کتب زیدیه، الان در کتب زیدیه اسانید را داریم، از شیعه هم هست. خیلی لطیف است و من عرض کردم مثلاً از صفار، شیعه صفار یعنی، صفار است، برقی است، لکن آن روایت پیش ما الان موجود نیست، در کتب زیدیه آمده. از خود صفار، نه این که مثلاً از امام صادق و زراره، نه از این متاخرین

.....

اصحاب ما، داریم و لکن در کتب ما اصلاً نیامده. نقل نکردند. نه این که حالا نکته خاصی بوده، اینها جمیع آثار صفار را که نقل نکردند، آن روایت را نقل نکردند. عرض کردم یکی از زیدیه به یک مناسبتی یک کتابی هم در امامت قرن پنجم است، رد شیعه امامیه هم هست، یک فصلی را از کتاب نوادر الحکمه در باب تعارض نوادر الحکمه نقل می کند، هشت تا روایت از نوادر الحکمه نقل می کند، هیچ کدام از روایات در کتاب های ما موجود نیست، خیلی عجیب است و واقعا هم تعجب آور است، برای ما هم تعجب آور است یعنی معلوم می شود اصحاب ما کل این باب را از نوادر الحکمه برداشتند، اگر این زیدیه نبود ما اصلاً نمی دانستیم نوادر الحکمه بایی در باب تعارض دارد چون بحث تعارض هم هستیم. یکی از چیزهای عجیب در کار ما هشت تا روایت، البته روایات چند تایش اثبات عمل به قیاس است که ائمه ارجاع به قیاس دادند. خوب واضح هم بود که اصحاب این را حذف می کنند، خیلی عجیب و غریب هم هست، روایات عجیب و غریب است. انصافاً روایات عجیب و غریبی است، خوب کاری کردند حذفش کردند، چون روایت قابل قبول نیست اما به هر حال مطلب عجیبی است. یک کتابی او در رد شیعه بنویسد، آن وقت به این مناسبت از این کتاب نقل بکند احادیثی را که ما هیچ کدامش را نقل نکردیم، شواهدش فراوان است و یکی دو تا نیست.

بله یک نکته دیگری را هم عرض بکنم که این ارزش علمی دارد، حالا شاید بخواهیم یکمی باب باز بکنیم. ما الان در عده ای از اسانید که به اصطلاح بعضی هایش در ما کم است و در جاهای دیگه بیشتر است، البته ممکن است با قطع نظر از مذهب، حالا فرض کنید طرف مذهب باشد، ما در بعضی از اسانید، مخصوصاً در این کتابهایی که ما داریم ابن عقده مثلاً، اسانید ابن عقده در کتب امامیه را خیلی کم داریم، به طور کلی، یک مقدارش در همین فهرس آمده، فهرست نجاشی بالخصوص و إلا در روایات از ابن عقده نیست. به ذهن من الان این طور است کتابی که بیشترین عدد روایات را از ابن عقده دارد غیبت نعمانی است اما کتاب های دیگه، فرض کنید مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی زیاد از ابن عقده دارد، فراوان است و ابن عقده دارای تالیفات بسیار فراوانی است. همین روایت تفسیر ابوالجارود را هم ابن عقده نقل می کند و تعجب آور است با این که الان خود زیدی های یمن در این لحظه ای که در خدمتتان هستم جارودی هستند از آثار ابن عقده چیزی ندارند. من یک وقتی نامه نوشتم به پدر همین عبدالملک که آثار ابن عقده، جواب داد که نداریم، از آثار ابن

عقده چیزی نداریم در یمن، و جارودی هم هستند. علی ای حال اخیرا دیدم دو کراس از آثار ابن عقده که خطش هم قدیمی است، قرن پنجم و ششم است، دیگه اجمالا نگاه کردم اما آثار ابن عقده خیلی فوق العاده فراوان است، در آثار ابن عقده گاهی این طوری هست، مثلا می گوید حدّثنا فلان، قال حدّثنا فلان من کتابه، خوب دقت بکنید! این یک فائده را هم بگوییم. من کتابه در سند آمده،

یکی از حضار: ذکره ابن عقده و ابن نوح چیست؟

آیت الله مددی: آن که کتابش است، کتاب تاریخش است. کتاب تاریخ کبیر داشت.

دقت می کنید چی می خواهم عرض بکنم؟ آیا می شود ما سندمان را تا ابن عقده بیاوریم، از ابن عقده تا این شخص بیاوریم و بگوییم له کتاب، چون می گوید حدّثنی من کتابی. دقت کردید؟ این تلفیق این جوری. مثلا می گوید حدّثنی فلان، قال حدّثنا فلان من کتابه. برای اثبات اصل کتاب، نه برای اثبات این که حدّثه بکل کتاب، اگر بخواهیم اثبات کل کتاب بکنیم مشکل است، آن که با این مطلب نمی شود اما برای اثبات، روشن شد چی می خواهم بگوییم؟ این را ما داریم. البته خیلی هایشان سنی هستند، حالا فرض کنید آن هایی که شیعه هستند. چون من عرض کردم باب فهارس مسدود است، مثل رجال مفتوح نیست، اگر بنا بشود مفتوح بشود یکی از مفتوحاتش این است، اسانیدی داریم که در وسطش یک دفعه من کتابه، بیایم سند را تا ابن عقده، مثلا شیخ طوسی، خود مرحوم نجاشی، حالا به شیخ طوسی راحت تر است. البته شیخ طوسی اسم یک نفر را می آورد، بد هم نیست حالا اسم یک نفر را می آورد تا ابن عقده قبول بکنیم. به مثلا سند را بزنیم به شیخ طوسی، با اجازه به شیخ طوسی، از شیخ طوسی به ابن عقده، از ابن عقده تا این شخص بگوییم عن فلان و عن فلان، بکتابه. که اصل کتاب را اثبات بکنیم. این هم یکی از راه هاست به هر حال.

البته خیلی از راه های دیگه هم هست، عرض کردم ببینید دو نکته است، یکی اثبات کتاب، نام کتاب برای شخص، این کاری است که غربی ها زیاد روی آن انجام دادند. یکی کتاب را از منظر حجیت نگاه کردن این کاری بوده که فهرست نجاشی یا شیخ است. این دو تا با هم اشتباه نشود. ما الان افرادی داریم که نوشته فلان، له کتاب فلان. نجاشی هم اسمش را نبرده. آن شخص هم اسمش پیش ما معروف است اما نجاشی اسم ایشان را نبرده است. اسم کتاب را نبرده است. دقت بکنید! ما وقتی صحبت کتاب می کنیم همین صحبت معیار

حجیت و زاویه حجیت است نه اصل ثبوت کتاب، آن چه که الان در غرب روی کتابشناسی و بیبلیوگرافی به قول خودشان کار می کنند بیشتر روی ثبوت است، مثلاً یک نسخه خطی از آن هست. الان شاید مجموعاً آن طور که یک کسی به من گفت حدود هزار و خرده ای نسخه خطی، البته کوچک و بزرگند، منسوب به جابر ابن حیان در کتابخانه های دنیا موجود است. یک کسی که تصویر برداشته بود به من گفت من هزار و صد و خرده ای تصویرش را دارم، این مقدار الان موجود است. البته فکر می کنم فواد سکین در این کتابش که در نگارش های علوم اسلامی است به نظرم بیشتر هم شاید نوشته باشد، ایشان گفت من تصویرش را دارم. یک مقدارش هم در خارج چاپ شده است. حالا ما اگر به عنوان کتاب شاید اینها را بتوانیم اسم ببریم اما این کار فهرستی نجاشی نمی توانیم بکنیم چون اسم ایشان در کتاب نجاشی نیامده است. هیچ کتاب ایشان هم برده نشده. اصولاً عرض کردم در روایاتی که ما الان داریم تا این جایی که ما داریم اصلاً اسم جابر ابن حیان برده نشده، نه در اسانید و نه در کتب. در رجال هم اسمش برده نشده، إلا در همین کتاب طب الاثمه است که منسوب به ابن بسام است، یک روایت واحده دارد جابر ابن حسان، نه حیان. که می گویند احتمالاً همین جابر ابن حیان باشد. دو بحث هست، وقتی من می گویم فهرست مفتوح باشد اگر به این معنا باشد بله خیلی است. الان نزدیک هزار و سیصد و خرده ای رساله رسماً در این کتاب فواد سکین نسخه هایش را اشاره کرده که کجا موجود است و در دنیا ایشان دیده است. نقل می کند. نسخه موجود است اما اصطلاح ما که می گوئیم کتاب یعنی با سند. روشن شد؟ یعنی نحوه و لذا الان غربی ها اصولاً فهرست به این معنا ندارند چون اعتقاد ندارند، حالا شیعه باشد یا نباشد، چون محل کارشان نیست، لذا من همیشه عرض کردم فهرست از زاویه ما تتمه رجال است، چطور آن جا اسانید را بررسی می کنیم، این فهرست هم تتمه آن است. یعنی کتابشناسی بر اساس حجیت، از زاویه حجیت، که قابل قبول است یا نه؟ نه بر اساس اسم کتاب و نسخ خطی و در کجا به اسمش بوده. آن یک راه دیگر است.

پس بنابراین دقت بفرمایید مراد بنده از این که این فهرست الان محدودیت دارد یعنی فهرستی که بر اساس ضوابط ما باشد، اما اگر از ضوابط ما خارج بشود محدودیت ندارد، این قدر در کتابخانه دنیا رساله ها هست که به افراد نسبت داده شده و ثابت هم نیست و لکن نسبت داده شده. الان رسائل زیادی است، حدود هشت تا که چاپ شده، به مفضل ابن عمر، رسالات الحجاب، ... به مفضل ابن عمر

نسبت داده شده، مجموعش را دیدم هشت تاست. هشت تا رساله یک جا به اسم ایشان چاپ شده، یکی هم رساله توحید مفضل را هم اضافه بکنیم نه تا می شود. خب اثبات این مطلب. اما این که این کتاب ها در فهرست نجاشی، حتی توحید در فهرست نجاشی هم نیامده است. همین توحید مفضل در آثار نجاشی نیامده. بله ایشان نوشته کتاب فکّر، آقای خوئی و دیگران مثلاً گفتند این فکّر یعنی توحید مفضل و إلا به اسم توحید در خود کتاب نجاشی هم نیامده است، فضلا عن غیر این توحید.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین، این بحثی را که مرحوم استاد کرارا می فرمایند که ایشان که مثلاً مشترک است تمیزش به این است که آنی است که نجاشی گفته ایشان صاحب کتاب است. این مقدار کافی نیست. اصولاً ببینید در باب مشترکات آن چه که تاثیرگذار است شهرت است، رابطه ای است که بین اسم و بین این شخص پیدا می کند. عمده اش این است. صاحب کتاب بودن و نبودن در این جهت تاثیر ندارد. بله ممکن است در بعضی از موارد صاحب کتاب مشهور باشد، خوب دقت کردید؟ آن وقت اسم مشترک به او منصرف است، این از باب شهرت است. الان شما اگر یک مطلبی را در باب اصول نقل بکنید مثلاً می نویسند قال المحقق الخوئی، مراد خب مرحوم آقای خوئی است. اگر گفت در شرح، قال المحقق الخوئی در شرح این خطبه، آن مراد آن شیخ خوئی است که شرح نهج البلاغه دارد، عنوان فرق می کند. در آن جا یکی است. شیخ در اصول پیش ما الان شیخ انصاری است. در فقه شیخ طوسی است. در فلسفه یکی است، در عرفان یکی است. این که یک اسم در یک زاویه خاص دارای یک شهرت خاصی است خب این جای انکار نیست و لذا یکی از راه های مهمی، الان هم به شما عرض کردم که تشخیص ایشان مشکل است روی این جهت است. واقعا یک نکته ای باشد که یک شهرتی را برای ایشان به عنوان یا سیرفی یا عامری یا عنوان دیگه پیدا بکنیم واقعا کار مشکل است. راهی که هست راه شهرت است. حالا یک بحث دیگه من این جا اضافه بکنم چون مرحوم شیخ صدوق در مشیخه طریق به عبدالله ابن سلیمان دارد و ما کان فیه عن عبدالله ابن سلیمان. ممکن است بگوییم کلام نجاشی اشاره به آن است، اشاره به طریق صدوق هم هست چون آن هم مشیخه است، طریق دارد، ایشان هم خب طریق دارد. خب این حرف هم خیلی حرف بی اساسی است. من کرارا عرض کردم مشیخه صدوق طرق ایشان به روایات است. مشیخه شیخ طوسی در تهذیب و استبصار طرق ایشان به کتب است. فهرست نجاشی هم طرق ایشان به کتب است.

اصلا موضوع کتاب نجاشی غیر از مشیخه صدوق است. مشیخه صدوق در حکم اسانید است. به خلاف مشیخه شیخ طوسی که در حکم فهارس است. و عرض کردیم فهارس ناظر به اسانید نیستند، این قاعده کلی است.

اضف الی ذلک اولاً در کتاب فقیه فقط همین روایت واحده را آورده، صدوق دارد، رضوان الله تعالی علیه دارد که گاهی می گوید ما کان فیه عن فلان، یک سند می آورد در صورتی که در کل کتاب فقط یک نفر است. یک حدیث از یک نفر است. از آن شخص یک حدیث است. می گوید ما کان فیه عن فلان، ایشان دارد. غیر از این مورد هم دارد. یک حدیث واحد از این آقا هست. آن حدیث هم تصادفاً عن ابی جعفر سلام الله علیه است. اگر نجاشی ناظر به صدوق بود چون در باب عبدالله ابن سلیمان نوشته روی عن ابی عبدالله، باید می گفت روی عن ابی عبدالله و ابی جعفر. اگر ناظر به صدوق بود باید ابی جعفر را می آورد. عرض کردم قطعی است که ناظر نیست، حالا من این را به عنوان تایید نقل کردم و إلا قطعی است که ایشان ناظر به مشیخه فقیه نیست، مشیخه فقیه به اصطلاح حکم سند دارد و اصولاً کلام نجاشی ناظر به اسانید نیست. آن روایت واحده هم به نظر ما خیلی مشکل دارد. حالا نمی دانیم چکارش بکنیم. متحیریم، چون صدوق از ابن ابی عمیر و صفوان هر دو از او نقل می کنند. از اصحاب امام باقر هم هست. عادتاً این دو بزرگوار از اصحاب امام صادق که مثلاً مردمان چهل پنجاه ساله بودند نقل نمی کند، چه برسد به اصحاب امام باقر. خیلی به نظرم می آید اشکال دارد. سندش هم تصادفاً خوب است. طریقی که مرحوم صدوق نوشته تقریباً می شود گفت صحیح اعلائی هم هست، نه این که فقط صحیح است. سند خوبی هم هست لکن نمی دانم روایت یک گیری دارد، یک جاییش یک اشکالی دارد. فکر نمی کنم یا آن ابی جعفر مراد حضرت جواد باشد، غرض یک مشکلی دارد، البته باز ابی جعفر جواد به صفوان هم می خورد. علی ای حال کیف ما کان یک مشکل مائی به نظر ما آن روایت صدوق دارد و این که آقای خوئی نوشتند مراد سیرفی است ظاهراً خلاف ظاهر است آن مطلبی که ایشان نوشتند اثبات نمی شود کرد. آن آقا را فعلاً نمی شناسیم یعنی یا حذفی انجام گرفته یا یک مشکلی دارد. با این شکل موجود الان نمی توانیم به یک نتیجه واضحی راجع به ایشان برسیم.

پس بنابراین این حدیث عبدالله ابن سلیمان را متعرض شدیم چون در کتاب کافی این حدیث عبدالله ابن سلیمان در باب تفویض نیاورده. آن وقت در باب اشتراک هم خوب دقت بفرمایید اصولاً به طور کلی، به طور کلی عرض می‌کنم، خیلی موجز و مختصر، راه برای تمییز این است، یک شخصی را یا در یک عنوان خاصی می‌توانیم تمییز بدهیم و یک دفعه در عنوان عام. در عنوان خاص فرض کنید کلینی بگوید علیُّ عن ابیه، دارد، یعنی علی ابن ابراهیم. آن واضح است. فرض کنید روایت داریم، علیُّ عن ابی بصیر یعنی علی ابن ابی حمزه. این را داریم. این اصطلاحاً یک محور خاصی است. ما روایات داریم مثلاً فرض کنید که عن حریر عن محمد عن ابی جعفر. این محمد در این جا محمد ابن مسلم است. داریم، زیاد داریم. این ها غالباً تشخیصش در بین اهل سنت هم زیاد داریم. مثلاً عن عبدالله عن رسول الله، واضح است آن جا مراد عبدالله ابن عباس است یا عبدالله ابن عمرو است.

پس این اسمای مشترک یک مجال محدودی است، با آن رابطه می‌شود شناخت، یک مجالش هم مجال عام است مثل زرارہ، الان در کتب ما هر جا زرارہ باشد زرارہ ابن اعین است، زرارہ دیگری مطرح نیست. نه این که راوی از او کی باشد، هر جا زرارہ بگویند، با این که یک زرارہ ابن لطیفه است، زرارۀ ابن فلان هست. لکن وقتی گفته شد زرارہ مراد زرارہ ابن اعین است. پس اصولاً در باب مشترکات این قاعده را مراعات بفرمایید، یک دفعه مشترک یک عنوان عامی است که در هر جا به این اسم بیاید شناخته می‌شود، چه قبلش و چه بعدش بدانیم مثل زرارہ. یک دفعه با قبل و بعدش باید باشد. لذا مثلاً گفت علیُّ عن ابیه کلینی بود یعنی علی ابن ابراهیم. علیُّ عن ابی بصیر یعنی علی ابن ابی حمزه. این زیاد داریم. ما هم داریم، مثلاً عن محمد عن ابی جعفر، مراد محمد ابن مسلم است، با قرائن موجود مثلاً علاء عن محمد عن ابی جعفر، این راجع به این مطلب.

یک دو تا حدیث هم مگر وقت بکنیم از این کتاب کافی، چون عرض کردیم مرحوم کلینی هم یک باب در این جهت قرار داده. من عرض کردم که نه تا دارد، الان حساب کردم ۱۰ تا دارد. علی ای حال در صفحه ۲۶۵ از همین چاپ معروفی که هست باب، در این چاپ نمی‌دانم چاپ جدید مال کذا شماره داده یا نه، این چاپ شماره ندارد، بدی این چاپش شماره ندارند. من مجبور شدم خودم با خط خودم شماره گذاشتم. به هر حال به حسب شماره ای که من گذاشتم ۵۲ است، باب ۵۲ باب التفویض الی رسول الله و الی الائمة علیهم

السلام فی امر دین، این روایت عبدالله ابن سلیمان را که امروز من تقریبا بحث راجع به ایشان صحبت کردیم تصادفا نیاورده چون تفویض در امر دین نیست، امام می فرماید ما افرادی را که می بینیم کاملا می شناسیم، همه خصوصیاتش را، طبق همان خصوصیاتش جواب می دهیم. این اصطلاحا تفویض در امر دین ایشان نگرفته است.

حدیث اولی که ایشان آورده محمد ابن یحیی استاد ایشان است. عن احمد ابن ابی ظاهر، عرض کردیم احمد ابن ابی ظاهر از اشاعره قم است، ثقة است. عن علی ابن اسماعیل. ایشان هم از اشاعره قم است. دیگه این را توضیح دادم و تکرار نمی کنم. این حدیث چون گذشت احتیاج به شرح ندارد. اقلا بگوییم کدام احادیث را فلانی آورده که در کتاب صفار خواندیم.

عرض شد علی ابن اسماعیل یا علی ابن سندی توثیق خاصی ندارد لکن روی قواعدی که ما داریم چون ایشان ناقل میراث اهل کوفه و اهل عراق به قم است و از اشاعره است، ظاهرا فهرستیا مشکل خاصی ندارد.

یکی از حضار: علی ابن اسماعیل مگر همان نتیجه میثم تمار نیست؟

آیت الله مددی: نه، غیر از آن است. این از مشترکات است که باید شناخت. آن علی ابن اسماعیل میثمی نیست.

علی ابن اسماعیل، عرض کردیم ایشان دقیقا پسر عموی احمد اشعری است. آن احمد بن محمد بن عیسی. ایشان علی بن اسماعیل بن عیسی، پس پسر عموی احمد اشعری است و به کوفه رفته. در علی ابن سندی هم در روایت زیاد است و این مطلبی را که کشی از نصر ابن سباح نقل می کند که علی ابن اسماعیل، علی ابن سندی است و هو ثقة، مطلبش درست است. البته ایشان توثیقی ندارد. غیر از همین توثیق نصر ابن سباح که متأسفانه ایشان هم جزء غلات است به تعبیر شاگرد ایشان، مرحوم کشی می گوید هو کان اهل الارتفاع. اما تشخیص درست است. توضیحش هم به نظر ما فهرستیا درست است.

عن صفوان ابن یحیی عن عاصم ابن حمید عن ابی اسحاق نحوی

که همان ثعلبة ابن میمون است.

حدیث سند معتبر است. البته علی ابن اسماعیل مشهور بین رجالی ها به خاطر کلام نصر توثیق شده، اگر آن را بگیرند.

.....
علی ای حال این مطلبی که در این جا آمده مصدر متوسطش روشن است، صفوان است. مصدر اولیش را نمی توانیم خیلی تشخیص بدهیم.

بعد می فرماید عدّه من اصحابنا عن احمد ابن محمد عن ابن ابی نجران عن عاصم ابن حمید عن ابی اسحاق. این هم همان است. فقط این فرقی با آن است که این یکی از ابی جعفر است و آن یکی عن ابی عبدالله است و این که احمد ابن محمد اینها صاحب کتابند. فعلا روی ضوابطی که داریم تشخیص دقیق، شاید کتاب احمد باشد، نمی توانیم فعلا تشخیص بدهیم. لکن سند به هر حال این سند صحیح است بلکه صحیح اعلائی هم هست، سند دوم سند اول به خاطر علی ابن اسماعیل و توثیقی که از طرف او شده ممکن است که در آن بحثی بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين